



ایران پس از انتخابات مجلس هفتم

رسول بابایی

و استراتژی های کلان، آن سیاست های کلی هستند که نخبگان حاکم و احزاب و گروه های سیاسی، در تدوین آن نقش اساسی داشته و درباره آن به اجماع نسبی رسیده اند.

حال با توجه به این مقدمه، با پیروزی گروه جدید در انتخابات مجلس هفتم تا چه میزان تغییر در سیاست ها و برنامه های اساسی، معقول و نشانه پویایی و تحول نظام مند است؟ بعد از گذشت ربع قرن از حیات نظام جمهوری اسلامی، اکنون قانون اساسی به نقطه ثبات و تکیه گاه مطمئنی برای پیشبرد امور در همه جوانب تبدیل شده است. تغییرات لازم در قانون اساسی در گذر زمان امری پذیرفتنی است که قانون اساسی، خود، نوع و شیوه انجام آن را معین کرده است؛ اما اینکه قانون اساسی به میدان رقابت و اختلاف گروه های سیاسی بدل شود، نشان از بی ثباتی و توسعه نیافتگی نظام سیاسی است. امتیاز دوره پس از انتخابات مجلس هفتم در این زمینه در مقایسه با دوره قبل در این است که بحث های اصلی بر سر قانون اساسی نیست، بلکه در ذیل قانون اساسی پیگیری یک سری سیاست ها در اولویت قرار گرفته است. در حالی که در دوره قبل بحث های اساسی و کلان در محافل سیاسی درباره قانون اساسی و تغییرات لازم در آن مطرح بود (این موضوع و سیاست های دوره قبل از مجلس هفتم، موضوع جداگانه ای است که در نوشته های دیگر به آن پرداخته خواهد شد).

در جهت گیری های کلان نیز جمهوری اسلامی به ثبات و استحکام نسبی رسیده است. علت آن، وجود نهادهایی است که فراتر از تغییر و تحولات در احزاب حاکم بر مجلس یا قوه مجریه، نوعی تداوم و پیوستگی در سیاست ها ایجاد کرده است. آنچه در نظم سیاسی ما هنوز اجماع قابل قبولی درباره آنها ایجاد نشده، استراتژی های کلان است.

ابعاد استراتژی کلان به خصوص در مورد توسعه کشور، هنوز در بین نخبگان مسأله ای اختلافی است. وجود اختلافات در این زمینه، تا حد مشخصی پذیرفتنی و طبیعی است؛ ولی عدم حصول اجماع در مورد ابعاد توسعه و دیگر مباحث مربوط به آن، روند امور را دچار تغییرات فرسایش گری می سازد، به این صورت که هر تغییری در گروه پیروز در انتخابات، منجر به صرف هزینه های کلانی در سیاست ها و استراتژی ها می شود.

به هر حال پس از انتخابات مجلس هفتم، دوره جدیدی آغاز شده؛ دوره ای که از دوره های پیشین نظام جمهوری اسلامی و به خصوص از دوره اخیر متمایز است. صاحب نظران، حیات ۲۵ ساله جمهوری اسلامی را به سه دوره تقسیم می کنند: ۱. دوره استقرار و تحکیم نظام از بدو پیروزی انقلاب تا پایان جنگ تحمیلی؛ ۲. دوره سازندگی (از سال ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۶)؛ ۳. دوره پس از انتخابات دوم خرداد ۷۶، که به دوره «توسعه سیاسی» معروف گشته است. تقسیم بندی

پیش بینی می شود عملکرد مجلس هفتم موجب تحول عمده ای در جهت گیری، برنامه ها و سیاست های اساسی کشور شود و نظام جمهوری اسلامی دوره جدیدی را در حیات خود تجربه کند.

اساساً با هر انتخابات و هر تغییر و تحول در کارگزاران نظام سیاسی، بسته به میزان تغییر در گروه های حاکم، تغییر و تحولاتی به وقوع می پیوندد. حتی اگر گروه حاکم بتواند به حکومت خود در نهاد، سازمان یا قوه مورد انتخاب تداوم بخشد، باز انتخابات آغاز تحولات در جهت گیری ها، برنامه ها یا شعارهایی خواهد بود؛ چرا که برنامه ها و سیاست های قبلی، با توجه به تغییرات جامعه و خواست مردم، تحولاتی را به خود خواهد دید.

نکته پراهمیت در اینجا آن است که دامنه این تغییرات پس از هر انتخابات، تا چه حد معقول و قابل پذیرش است و چه تغییری نشانه پویایی نظام سیاسی و احزاب و گروه های پیروز در انتخابات، و چه تغییری نشان دهنده عدم ثبات در جهت گیری های کلی و اساسی یک نظام سیاسی است. در کشورهای باثبات و توسعه یافته یک سری چارچوب ها و قواعد کلی وجود دارد که صرف نظر از نتیجه انتخابات، ثابت و لایتغیر است. افزون بر آن، جهت گیری های کلی هم در عرصه داخلی و هم در عرصه خارجی، در این کشورها وجود دارد که تغییر و تحول در گروه حاکم بر قوه قنونی نگذاری یا قوه مجریه، باعث تغییر آنها نمی شود و هر گروهی که برنده انتخابات باشد، در راستای این جهت گیری های کلی برنامه های خود را تنظیم می کند. همچنین استراتژی هایی نیز وجود دارد که با تغییر گروه حاکم یا با برنامه های جدید حزب پیروز در انتخابات، تغییر نمی کند و حزب حاکم صرف نظر از اینکه چه برنامه های جدیدی ارائه می کند، ناگزیر از تداوم بخشی به استراتژی هایی است که قبل از پیروزی آن اجرا می شده است. بدین سان در یک کشور توسعه یافته، دامنه تغییرات چندان گسترده و سریع نیست و با وجود تغییر و تحولات حاصل، نوعی تداوم و ثبات وجود دارد که تغییرات بر اساس آن تعریف می شود.

اصلی ترین چارچوب و مهم ترین نقطه ثبات بخش به حرکت یک کشور در ابعاد سیاسی، فرهنگی و اقتصادی، قانون اساسی آن کشور است. قانون اساسی است که تداوم یک حکومت را تضمین، و از تکان های شدیدی که نظام زندگی را در یک کشور متزلزل می کند، جلوگیری می نماید. قانون اساسی در عین حال چارچوب ها و مکانیسم هایی را برای پویایی و تحول تعیین می کند.

جهت گیری ها و استراتژی های ملی یک کشور در عین حال که قابل تغییر هستند، به حرکت های سیاسی، فرهنگی و اقتصادی یک نظام سیاسی، ثبات می بخشد. جهت گیری ها

مذکور بر این اساس است که با توجه به تحولات در وضعیت سیاسی کشور (مثل پایان جنگ) یا تحول در گروه حاکم بر قوای کشور در نتیجه انتخابات (قبل از انتخابات خرداد ۷۶) دوره‌ای به پایان می‌رسد و دوره جدیدی آغاز می‌شود.

دوره اول: تلاش انقلابیون برای استقرار داخلی نظام، مبارزه با گروه‌های جدایی طلب و معارضان و معاندان با انقلاب را در بر می‌گیرد. پس از استقرار و استحکام نظام سیاسی در داخل، جنگ ۸ ساله از سوی دشمن خارجی می‌شود. با توجه به تحریم‌های آمریکا علیه ایران و نیز پایین بودن قیمت نفت و مخارج بالای جنگ، دوره ۵۷-۶۸ دوره صرفه جویی، کم‌خرجی و دوری از تجملات و رفاه اقتصادی بود که به برکت فضای ایثار و شهادت طلبی، و بی‌اعتنایی نسبت به زخارف دنیوی در بین مردم فراگیر شده بود. پس از پایان جنگ و با عنایت به خرابی‌های حاصل از نبرد طولانی، طبیعی بود که سازندگی در همه ابعاد به خصوص بُعد اقتصادی، در رأس برنامه‌ها قرار گیرد، لکن این سازندگی و دوره جدید بر اساس انتقال و گذر از دوره قبلی سپری شد. نقطه ضعفی که اکنون به دوره ۶۸-۷۶ نسبت داده می‌شود، بی‌توجهی و حتی روی گردانی از ارزش‌ها و فضای خاص ایثار و قناعت دوران جنگ است که می‌توانست مبنای بسیار مناسبی برای دوره سازندگی باشد. اصولاً نکته‌ای که در ارزیابی دوره‌ها مشاهده می‌شود، انکار نقاط قوت و انتقاد و عیب جویی از همه جوانب دوره قبل است. در دوره سازندگی حتی بیان نشد که طبیعت جنگ، قناعت و کم‌مصرفی و نوعی ریاضت است و اکنون در دوره پس از جنگ می‌باید این قناعت تا مدت زمانی و یا برای همیشه ادامه پیدا کند، بلکه برعکس ارزش‌های دفاع مقدس کم‌رنگ گشت و به جای آن، رفاه‌طلبی و تجمل پرستی تبلیغ شد. نتیجه این‌گونه برخورد با سیاست‌ها و برنامه‌های دوره قبل، که در دوره‌های بعدی هم مشاهده می‌شود این شد که ابتدا مردم به کارگزاران و سیاست‌های قبلی، نوعی بدبینی پیدا کردند، ولی هنگامی که بر این امر پافشاری شد، نتیجه عکس به وجود آمد، بدین معنی که نوعی نگاه مثبت به دوره قبلی و سیاست‌های آن زمان ایجاد شد. محبوبیت کارگزار اصلی دوره جنگ، نخست‌وزیر و سیاست‌های اقتصادی آن زمان را در این جهت می‌توان تحلیل کرد. این مسأله در دوره بعد از سازندگی هم اتفاق افتاد؛ بدین گونه که پس از دوم خرداد همه دستاوردهای ۸ ساله دولت آقای هاشمی مورد انکار قرار گرفت. و در زمانی این سیاه‌نمایی موجب ارزیابی منفی مردم از دوره سازندگی شد؛ ولی پس از مدتی این نگاه تغییر کرد؛ و آنها به نوعی آرزوی بازگشت آن دوران را در سر می‌پروراندند. اخباری که چندی پیش درباره دعوت گروه‌های مختلف از آقای هاشمی برای نامزدی ریاست جمهوری آینده مطرح شد، نشان از این تغییر نگاه به دوره سازندگی است.

حال پرسش اساسی این است که: به چه دلیل مردم پس از گذشت زمانی، عصری را که قبلاً به آن نگاه انتقادی داشتند، بهتر می‌یابند و به نقاط مثبت آن توجه بیش‌تری می‌کنند؟ شاید دلیلی اصلی این باشد که سردمداران دوره - یا به عبارت دیگر گفتمان - جدید، از انتقادات و نگاه ناراضی مردم به برخی سیاست‌ها و برنامه‌ها استفاده، یا به تعبیر بهتر سوء استفاده می‌کنند و با دامن زدن به این نگاه منفی، آن را به حالت افراطی می‌کشاند و آن‌گاه برای ناهیک‌تر تمایز گفتمان و برنامه خود از گفتمان قبلی، فاصله‌حاکم‌تری از آن می‌گیرند و برنامه و گفتمان خود را با استفاده از دستاوردها و نقاط مثبت دوره قبل، البته با پوششی متمایز تدریجی می‌کنند. در دوره پس از سازندگی، یعنی از دوم خرداد ۷۶ تاکنون، که می‌توان آن را دوره توسعه سیاسی، جامعه مدنی و اصلاحات نامید، همین اتفاقات روی می‌دهد: دوره سازندگی را دوران تاریکی، عدم دموکراسی و ضد آزادی می‌خوانند و برنامه جدید را نه در جهت گفتمان سازندگی که در سمتی مخالف آن تنظیم می‌کنند. مردم به صورت طبیعی از بعضی جنبه‌های برنامه‌های دولت آقای هاشمی ناراضی بودند؛ اما این ناراضی‌ها به مدد تبلیغات به اوج می‌رسد؛ آن‌گاه ویژگی جذاب و اصلی گفتمان جدید ضمن تفاوت حداکثری با گفتمان سازندگی ارائه می‌شود.

تحلیل طراحان و نظریه پردازان اصلی اصلاحات، از انتخابات دوم خرداد ۷۶ این بود که مردم به شخصیت و برنامه‌های رقیب که بر تداوم سیاست‌های دولت سازندگی تأکید بیش‌تری داشت، رویکرد منفی نشان دادند و برنامه‌های آقای خاتمی را که غیر از سازندگی و توسعه اقتصادی و رفاه بود، مورد توجه قرار دادند؛ پس باید بر تفاوت و تمایز پای فشرده؛ چرا که خواست اصلی مردم همین است.

تحلیل و بررسی دوره ۷ ساله اصلاحات فرصت دیگری می‌طلبد. ولی در اینجا باید به این نکته اشاره کرد که هر گاه از ضعف برنامه‌های اقتصادی دولت انتقاد می‌شود، پاسخ اصلی اصلاح طلبان این بود که: اگر مردم دنبال توسعه اقتصادی، تداوم سازندگی و برنامه‌هایی از این قبیل بودند، به رقیب آقای خاتمی رأی می‌دادند که منادی این دیدگاه‌ها بود؛ رأی مردم به جامعه مدنی، توسعه سیاسی و نظایر آن نشان می‌دهد که می‌باید توسعه اقتصادی و سازندگی را کنار نهاد که خواست اصلی مردم هم همین است. اما به رغم این اظهار نظر، یکی از دلایل اصلی عدم اقبال مردم به اصلاح طلبان در انتخابات مجلس هفتم و قبل از آن در انتخابات شوراها همین مسأله بود.

مشکلات مردم با انتقاد از سازندگی و انکار دستاوردهای آن حل نمی‌شود؛ شاید در دوره‌ای کوتاه، از فضایی جدید و متفاوت با قبل استقبال کنند؛ اما باید دانست که این استقبال

بدین معنا نیست که آنها به صرف متفاوت بودن فضا راضی می‌شوند و به آن بسنده می‌کنند. مردم به این دلیل از فضای جدید استقبال می‌نمایند، که تصور می‌کنند در این فضا مشکلاتی که اکنون با آن دست به گریبان هستند، رفع خواهد شد. شاید مردم در نگاه اول، فقط به ضعف‌ها و نارسایی‌های یک دوره و گفتمان توجه داشته باشند، ولیکن یک گروه سیاسی هوشیار نباید بر این اساس، همه خوبی‌ها و دستاوردهای آن را نفی کند.

اگر اصلاح طلبان برنامه اصلی خود را بر این اساس قرار می‌دادند که توسعه اقتصادی صرف کافی نیست و علاوه بر آن به توسعه سیاسی هم نیاز است. یعنی ضمن تأکید بر تداوم سازندگی و آبادانی اقتصادی به توسعه سیاسی هم می‌پرداختند. به وضع فعلی دچار نمی‌گشتند.

بحث مذکور و نتیجه‌گیری اخیر، از این رو ضروری است که نمایندگان مجلس هفتم و سردمداران دوره جدید بدانند که اگر خود را صرفاً بر اساس تفاوت حداکثری با رقیب تعریف کنند، سرنوشتی مشابه رقیب خود و دیگر گروه‌های قبلی خواهند داشت.

درست است که نقطه عزیمت برنامه مجلس هفتم می‌باید بررسی ضعف‌ها و کاستی‌های اصلاح طلبان و مجلس ششم، و نقد گفتمان و برنامه‌های آنان باشد، ولی باید توجه داشت که نقد و بررسی عالمانه و منصفانه، بانفی و انکار صرف تفاوت است.

مردم شاید به دلیل ضعف‌ها و کاستی‌های یک گروه، به جنبه‌های مثبت دیدگاه‌ها و عملکرد آنها توجه چندانی نداشته باشند، ولی از یک گروه سیاسی بعید است که اینگونه عمل کند. برای مثال، عدم اقبال مردم به مجلس ششم و اصلاح طلبان، به این معنا نیست که آنها خواهان توسعه سیاسی نیستند یا کشور به آن نیاز ندارد؛ شاید به این معنا باشند که پرداختن صرف به توسعه سیاسی بدون توجه به اقتصاد و معیشت مردم دستاورد مطلوبی نخواهد داشت. و شاید به این معنا باشد که مدیریت توسعه سیاسی باید دقیق‌تر باشد، یا نگاه به توسعه سیاسی باید تغییر کند و به عبارت کلی تر توسعه باید همه جانبه پیگیری شود.

به هر حال با آغاز به کار مجلس هفتم، دوره جدیدی از حیات جمهوری اسلامی آغاز شده است. در این دوره، نمایندگان مردم به جای تأکید بر توسعه سیاسی، رقابت سیاسی و نظایر آن بر توسعه اقتصادی و رسیدگی به معیشت و رفاه مردم تأکید کرده‌اند. پس آیا این دوره، تکرار دوره سازندگی خواهد بود؟ بعید است که این‌گونه باشد؛ چرا که در کنار شعار «توسعه اقتصادی»، عدالت اجتماعی، مبارزه با فقر، کاهش شکاف طبقاتی و توجه به نیازهای روزمره مردم هم دیده می‌شود؛ یعنی تلفیقی از ارزش‌های دوره جنگ با دوره سازندگی، لکن نمایندگان مجلس باید به این نکته مهم توجه داشته باشند که کم‌توجهی به توسعه سیاسی در دوره سازندگی و مهم‌تر از آن کم‌توجهی به فرهنگ، یکی از مهم‌ترین نقاط ضعف دوره سازندگی بود.

به عبارت کلی در هر یک از سه دوره جنگ، سازندگی و توسعه سیاسی، یکی از جلوه‌ها و نیازهای اصلی نظام وجود داشته و بر آن تأکید شده است و هر دوره دارای نقاط قوت و البته ضعف‌هایی بوده است؛ عمده‌ترین نقطه ضعف هر دوره، یک جنبه‌گیری و کم‌توجهی به دیگر جوانب امر بوده است.

و اکنون در دوره چهارم که امیدواریم با عملکرد مجلس هفتم، دوره توسعه همه جانبه مبتنی بر ارزش‌ها و عدالت اجتماعی نام بگیرد، باید با توجه به تجارب سابق به جای یک جنبه‌نگری و نفی و طرد رقیبان، به نگاهی جامع و همه‌جانبه‌نگر دست یافت و آن را سرلوحه برنامه‌ها قرار داد؛ امری که دشوار است، ولی چاره و گزیری از آن نیست.

سکولاریسم عبارت است از گرایشی که طرفدار و مروج حذف یا بی‌اعتنایی و به حاشیه راندن دین در ساحت‌های گوناگون حیات انسانی از قبیل سیاست، حکومت، علم، عقلانیت، اخلاق، اقتصاد و... است.



اصلی‌ترین چارچوب و مهم‌ترین نقطه ثبات بخش به حرکت یک کشور در ابعاد سیاسی، فرهنگی و اقتصادی، قانون اساسی آن کشور است.